

سیستان روی آورد. ولی فرما نروایان آن شهرها مانند درشت و زرنج و سنارود و غیره به پیمان صلح ایران و ربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامر بمنظور تعقیب یزدگرد سپاهی بسوی بلخ و تخارستان فرستاد. زیرا یزدگرد پس از شکست در نبرد مرغاب ببلخ گریخت و در آنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس از گشودن شهرهای چندی ببلخ و بصلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بود تا آنکه ده سال بعد تر بلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبدنوبها را زرونی افتاد و شاهزادگان تخاری روی بگریزنها دند و دوباره سال ۵۱ هـ بشورش بزرگ و دامنه داری برخلاف اعراب دست زدند و مدتها ادامه داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری و کشتار دستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. در این جنگها بلخ خراب گردید و با شنیدنش متواری شدند. شهر بلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ هـ تعمیر گشت. در آن زمان اقتدار اعراب در خراسان فقط با سم بود و اقتدار اصلی و کلی و رتی و فتق امور بدست امیران بومی تمرکز داشت.

چون یزدگرد از یاری مردم بلخ و نواحی نا امید گردید و از حیون بگذشت. احنف به پیشروی خود تا بتخارستان ادامه داد. ماهوی سوری فرما نروای محلی مرو از بودن یزدگرد در خراسان پریشان بود و در نا بود کردن او میکوشید. بالاخره در نزدیکی مرو او را بکشت خراسانیا که خود را از زیر یوغ ساسانیان پارسی آزاد دیدند در صد دفاع میهن خود و راهائی از چنگال اعراب بجنبش افتادند و جنگهای پی در پی رویداد و انقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه داشت تا آنکه دست اعراب از خراسان کوتاه گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجود آمد، حکومتی که نسبت بزرگشتیان و فرهنگ و بین آنها کشتار و صدمات و لطمات سختی وارد آورد و در این کتاب در آن مورد گفتگو شده است.

چنانکه گفته شد با پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرما نروایان محلی در شمال و مغرب خراسان در سال ۳۲ هـ بجنب و جوش درآمدند و از همه بالاتر دلاوری از هرات بنا م غارن سپاهی از بادغیس و هرات گرد آورد و بسال ۳۲ هـ بمركز فرماندهی اعراب در نیشاپور حمله برد. چنانکه قیس سردار عرب تاب مقاومت نیا ورده بسوی بصره گریخت. غارن هرات و نیشاپور را متصرف شد و بسیاری از سربازان عرب را با سیری گرفت. عبدالله فرمانده دیگر عرب در نیشاپور سپاه فراری اعراب را جمع کرد و بیک شبی خون هولناکی دست زد، چهار هزار تن سواران این فرمانده، بانیزه هائی که با پارچه روغن آلوده پیچیده و آتش زده بودند در دل تاریک شب لشکر نیمه غافل غارن را گرد گرفته و حمله بردند. غارن از جای در نرفت. بلاد رنگ براسب سوار بمقابله و مقاتله پرداخت. آنقدر بکوشید تا در میدان نبرد کشته گردید. سپاه بیسردارمانند گذشته شکست یافته فرار کردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیز چون هراتیان، برای اخراج اعراب از خاک خود به فعالیت پرداختند. عامل عرب را از سیستان بیرون رانده، پیمانهای با اعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیر مجدد خراسان فعالیت تازه تری بخود گرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که بالشکر جراوفدا کارتا زرنج پیش رفت. ایران پورستم فرمانروای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزة هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

با ذان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر میر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورودینا م با ذان بدفاع پرداخت و پس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانی در طی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمی کردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهما و دین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی و تاریخی از راه تشویق و تبلیغ و میل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین و ترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

با ذان با انگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد سردار عرب را رد کرد ولی در مورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری با ذان با احنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. در صورتیکه ما میل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من و خاندان من برای این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. در این صورت حاضریم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت و نامه ای با نوشت که خواهش تو قبول و بر تو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲۲ هجری استوار گردید.

در جنگ مرغاب بگفته تاریخ نویسان، قوای عرب در حدود مرورود با بلخ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه و گوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب در میدان جنگ بسیار خوب بود از یک طرف بکوه و از طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزگان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره ببلخ مراجعت و آنجا به نیشاپور برگشت. سردار عرب با وجود اینکه پیشرفتها نتوانستند شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد. نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

ما هوی سوری فرما نروای مرو: ما هوی که سیاست دلجوئی و اتحاد با اعراب را بمنظور نابود کردن دشمنان ترکی و چینی و ساسانیان پاریسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک و چین احساس خطر نمینمود، برای دانستن اوضاع و نیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. در آن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عاصم در مورد مرو بسته بود با ما هوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان و سواران مرو با ما هوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت و جنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهیان گران بسال ۳۶ هجری به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان بآنها راه ندادند. سردار دیگری نیروی سنگین ترین مجبور شد با نیشاپور بیا و مرو بیا صلح نماید. باین شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمركز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباز زدند و با جدای پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این بیعددر بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵۵ هزار سربازان عرب بسال ۵۱ هجری بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرما نروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ هجری در زمان خلافت یزید والی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و بیه نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی و بومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا می گذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش هزار سرباز آزموده عرب را بسردار مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشبیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه میلیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کازکنا برگردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هر یک در پی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ هجری امیه بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگرا

اعراب سازد. ولی درپیکار سختی که خراسان بجان کوشیدند امیه محصور گردید و با زحمت زیاد خود را از جنگال بلخیها نجات داده به مرو گریخت.

قتیبیه و نیزک با دغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵ هجری بهترین سرداران خود قتیبه را با مارت خراسان مفتوحه اعزام داشت. او سرداران بسیار از شهرها را با صلح و جنگ بگشود. برادرش تا فرغانه و خودش تا بلخ پیش رفت. فرما نروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت و مردی آزموده بود برای آزمایش نیروی دشمن با او از درپیکار در آمد پس با قتیبه صلح نمود و مواد پیمان نامها و را پذیرفته و معا هدهه برقرار ساخت.

قتیبیه پس از عقد معا هدهه با اسپهبد بلخ بسال ۸۶ متوجه نیزک فرما نروای محلی بادغیس گردید و توسط سفیر خویش از او خواست اسیران عرب را آزاد کنند نیزک بشرطی حاضر شد که قوای عرب هرگز در مرز او داخل نشوند. قتیبه پذیرفت تا خیالش از ناحیه او راحت باشد و پس از فراغت از آنها جم بنقاط دیگر، کار او را هم فیصله خواهد داد و با این روش از عدم تمرکز نیروی خراسان و اتفاق آنها استفاده برد.

قتیبیه بخارا و سغد را بجنگ و صلح بگشاد. نیزک فرما نروای بادغیس با طمینان پیمان صلح با او همراه بود و روش رزمی قتیبه را مطالعه میکرد. چون قتیبه بآمل رسید نیزک از او وداع کرد و بسوی بلخ شتافت. آنقدر بسرعت پیش رفت که در نوبهها رتوقف کرد. زیرا از جانب قتیبه ایمن نبود و بجای هم احساس خطر میکرد. قتیبه پس از حرکت نیزک از ادنی که برفتن او داده بود پیشیمان گشت. سردار خویش مغیره را با سپاهی بدنبال او روان کرد. موقعی به نیزک رسید که او در وادی خلم داخل شده بود. چون دید تا بنیرد با نیزک را ندارد ناگهان برگشت. نیزک رفتا رزشت و رویه نا مردی قتیبه را بشکستن پیمان دلیل کرده با او از در مخالفت برآمد.

در اینبار نیزک بفکر اتحاد قوای ملی افتاد تا دستجمعی نفوذ و سلطه اعراب را بشکنند. فرما نروایان بومی خراسان مانند جغوبیه پادشاه تخارستان، اسپهبد فرمانروای بلخ، باذان رئیس ملی مرو و حکمرانان محلی گوزگان، فاریاب، طالقان نامها نوشت و آنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی ضد عرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنها داد که در صورت شکست اتحادیه، قلمرو سلطنت کابلشاه پناهاگهان آنان و خزینها حمال و ائقالشان باشد. همه بزرگان پیشنها دنیزک را پذیرفتند و جغوبیه، عامل عرب مقیم در پابیتخت خویش را از قلمرو خود بیرون کرد.

نیزک پغلان را که با روی استوار جنگی داشت مرکز سپاه خویش قرار داد. فرمانروایان محلی در صدد تهیه نیروی جنگ بودند و خود را برای پیکار بها آینه آماده میکردند، که قتیبه در موسم زمستان با ۱۲ هزار سپاهیان آزموده حاضر به نبرد سر رسید از نیشاپور مرکز لشکرگاه عرب سپاه طلبیده و بمنطقه مروالرو د حمله کرد. فرما نروای محلی طالقان به پیکار ایستاد. در رزم شدیدی که رویدا د طرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت و همه را در طول چهار فرسخ (۶۲ کیلومتر) بر چوبهائی که نصب کرده بود بدار زد، و بتسخیر مجدد فاریاب حرکت نمود. فرما نروایان مناطق دولت آبا دوشبرغان بواسطه آمده نبودن برزم، با قتیبهها زد در صلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت و برادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک در گذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست با روی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیز طولانی و در خطر دید. در پی چاره بود که جاسوسی از خراسان را پنهانی با او را با و نشان داد. بسرعت با قوای خود در قلعه داخل گردید. در جنگ سختی که رویداد غالب سپاهیان نیزک نابود و قلعه فتح گردید. نیزک فرار کرد و بسوی سمنگان در دامنه هندوکش عقب نشست و درباری روئی بنا مگرمگرم متحصن گردید و در ضمن ذخایر خود را از بیراهه بدر بار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک بر سید و به پیکار حصار مشغول شد و ما طول کشید و زمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه و خویشان را در خطرنا بودی دید. بخدعه و نیرنگی که دور از قانون انسانی و دینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیر نزد نیزک فرستاد تا با او مذاکرات صلح آغاز کرده و او را برای ملاقات بیاورد. در ضمن قول و پیمانی که به نیزک میدهد از زبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیر را در صورت ناکامی بمرگ تهدید نمود و سوگند خورد که او را بدار خواهد زد.

سفیر با باری از نان و حلوا به نزدیک قلعه گزر رفت که از خوار با ر خالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار و با شنندگان متوحش و پریشان شده بودند. حتی جنبویه پادشاه تختارستان نیز در آن گیرودار حیران بود. سلم بعنوان سفیر بحضور نیزک رسید. نان و حلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان و حلوا پرداختند سلم پیشنها صلح را مطرح کرد و نیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول و پیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم گفت که امان و اطمینان میدهد. او را قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهد که سپاهیان با تفاق گفتند ما قبول داریم. نیزک بضعف لشکر پی برد و گفتگوی بیشتر را صلاح ندید. خود را برای عقد پیمان و ملاقات با قتیبه حاضر کرد و با تفاق جنبویه و دسته ای از محافظین مسلح همراه سلم از قلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دور گرفته اسیر کردند. نیزک فریاد زد که خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شد و ۱۲ هزار از مردان نیزک و جنبویه را از دم شمشیر گذرانند و نیزک و برادرش را بکشت و جنبویه را بدمشق بدر بار خلافت فرستاد و او را آنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه و سوزاندن فاریاب: قتیبه پس از ورود بمرو فرما نروای خراسانی گوزگان را احضار و گروگانهای چندی از او گرفت. فرما نروا هنگام مراجعت بپایتخت خویش در حال مرض درگذشت. مردم خراسان از قتیبه بدگمان بودند رفتارنا شایست و پیمان شکنی او را با نیزک با دغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرما نروای گوزگان

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنا بر این از او و گردان گشته، عامل او را بنا م‌حبیب بن عبدالله با هلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرما نروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او جنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. با روی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش با سارت رفتند.

قتیبه پس از آن همه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوا رو قسی القلب بود و نسبت بمردم خراسان از پایداری و مقاومت، دشمنانک و در رنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسغد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازها قامت نمایند و در پایتخت، بدربارش حاضر گردیدند. بنا بر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرما نروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام ننشست، برخلاف پیمانهای که با فرما نروای سمرقند بسته بود، بجانب اولشکر کشید. سلطان سمرقند بجنگ با ایستاد و از فرما نروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و با روی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو میلیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه ببها نه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنائم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خیر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۵۹۶هـ) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوار و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بجنگ آورد. فرما نروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلو خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ در مورد بیاطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد " علت اینکه ما از این اخبار بیخبرمانده ایم اینست که قتیبه بن مسلم با هلی نویسنده گان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسوادماندند."

قتیبه تا سال ۹۶هـ هنگام مرگ ولید با قسوت قلب در خراسان فرما نروای میگرد. هنگام خلافت سلیمان بنا م‌خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او و گردان شدند و خراسان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴ هزار میرسید آغاز گشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند.

نا توانی عرب در تحکیم پیروزیهای خراسان: در سال ۱۰۰ هـ که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها بر فراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود، هنوز امیران و سرداران وارث آنها نتوانستند در خراسان شرقی و شمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند. اسدبن عبدالله بسال ۱۰۶ هـ از راه مرغان به غرجستان و غور حمله برد. فرما نروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد. اسدعا جزا ز فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکا پر داخت وطی دو سال در چندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابو خالد برمک عامل بلخ قرار داد. اشرس بسال ۱۰۹ هـ به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند. ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکا ربرخاستند. در نبردهای پیکند، بخارا و کمرجه اعراب شکست یافتند. خالد بن برمک تازه مسلمان شده بسال ۱۱۷ هـ امیر خراسان گردید. ب سمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت. برای توفیق در ماوریت خود خراسانیا ن مسلمان شده را بسردای سپاه منصوب ساخت.

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی بر ضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند. خدای بانی طریقه خرمیه از دشمنان سخت خلفای اموی، خراسان را مرکز خود ساخته بود. بواسطه خدعه و تزویر اسد سردار عرب و برادر خالد گرفتار و بقتل رسید.

اعراب در طی مدت یک سده فقط در مرو و نیشاپور صاحب نفوذ و قدرت بودند. در بخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان، بلخ، گوزگان و هرات تسلط کامل نداشتند، اداره امور بدست فرما نروایان محلی بود. بعضی از آنها به پر داختن جزیه راضی و برخی با قسامت نماینده خلافت عربی در محل فرما نروائی خویش اجازه دادند. ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد، جزیه و باج را نمیپرداختند. و بشورش بر میخواستند. در ضمن اعراب در تلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی در بلخ بهمرسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند. بالاخره دست بدمان خراسانیا ن مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیا ن آسوده گردند. خراسانیا ن بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری و لشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند. برای پیشرفت این منظور و انقراض خلافت نیرومند اموی، خراسانیا ن بتشویق و تبلیغ خاندان عباسی پر داخته آنها را بروی کار آوردند. این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابو مسلم مروزی خراسانی مشهور

است آنجا میافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت .

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرننگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستان بجزیر با رفتند و او نیز با فشار عریا دور از احتیاط دانست کارگزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدر با خلافت برگشت . ربیع حارثی بسال ۴۳هـ از جانب معاویه با مارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و بیا دگر رفتن قرآن و اداری دولتی توفیقی حاصل نکرد . عبید اللہ بن زیاد بسال ۵۳هـ امیر خراسان گردید و مارت سیستان را به برادر خویش عبید سپرد . عبید برای تصرف کابل بقندهار لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفت حاصل نکرد . کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست . با وفات معاویه بسال ۶۰هـ مردم سیستان دستگاہا مارت عربی را برچیدند . عبیدناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست میلیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد .

یزید و ابوعبیده بسال ۶۲هـ از جانب خلیفه وارد زرننگ سیستان گردیدند . یزید بکابل لشکر کشید . کابلشاه بدفاع ایستاد . در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد . یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید . سلم بن زیاد بر سیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ما موریت یافت . سلم بوردبسه خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخا ذروش مسالمت آمیز دید . با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم میلیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت .

رستم بن مهر هر مزد : عبدالعزیز عا مرا میر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد . بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد . در نواحی کابل بواسطه فن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنا بودی نزدیک شدند ، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد . عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرننگ) رحل اقامت افکند و دام در محبت رستم بن هر مزد یکی از دانیان بزرگ زرتشتی و صاحبان سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد . عبداللہ بن امیه میر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه بیست لشکر کشید . کابلشاه مرگ بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ . بعبداللہ پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک میلیون درهم با و خواهد بخشید . عبداللہ پیغام فرستاد اگر رواق بست را پرازرو گوهر سازد نخواهد پذیرفت . کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید . قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف براوبست و او را محاصره نمود . عبداللہ سپاهیان و خویشان را در خطری سهمناک دید . پیغام

فرستا دا گر را ه برگشت را با زگذا ردا زپردا خت خراج معاف خوا هدی بود . کا بلشا ه پاسخ باز فرستا دا گر بخوا هدزنده با زگردد ، با ید ۳۰۰ هزار درهم بپردا زد و پیما ن نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینه ده با کا بلشا ه جنگ نکنند و در قلمرو او داخل نگردد . عبدالله بنا گزیر شرایط را پذیرفت .

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکا بلستان و زابلستان رخنه ننمود . مردم سیستان هم گاه و بیگاهه سر بشورش بر میداشتند . بسال ۱۰۷ هـ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشانندند . ارتش عرب بر خلاف پیما ن سال ۱۰۹ دوبا ره بعزم نبرد با کا بلشا ه حرکت نمود . کا بلشا ه راهها را بنست و بمقابله ایستاد . فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار ب سیستان عقب نشینی کرد . کاشورشیان سیستان بسال ۱۱۱ هـ با لا گرفت و بسال ۱۱۶ هـ فتنه ها بیدار گشت و سیستان آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دا من زدند و آنها را بجان هم انداختند . عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ هـ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند . ابو مسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد برافراشت . نصر بن سیاه را میر خراسان را بسال ۱۳۱ هـ مغلوب نمود . سپس بفارس لشکر کشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و اداره امور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیان افتاد .

زادان فرخ و فضل بن سهل: در روزگار بنی امیه ، تعصب عربی و قبیلهدای بشدت رواج داشت . عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید . مادیوان و دفا تردولتی بخط و زبان پهلوی بود . در زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ هـ) خونخوار قسی القلب در کوفه ، بزبان عربی منتقل گردید . اینکار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت . اعراب بسال ۳۰ هـ هنگام فتح سیستان پدر صالح را با سارت بردند . صالح در دیوان مالیاتی عراق ، زیر دست زادان فرخ پیشه دبیری داشت . بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان ، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا بسال ۸۲ هـ هنگام گذشت او بپهلوی نوشته میشد ، بعربی نوشت و بر آثاری زبان خط نسیان کشید . فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود . کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده ب جعفر برمکی تقدیم نمود . جعفر از کارش خوشحال گشت با سلام دعوتش نمود . فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چندا بزبان ، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید . بگفته ابن صبیعه " فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تا زهوار دبغدا د شده و بوسیله برمکیان بحضورها رون رسیده و در دیوان کاری با و سپرده بودند . نخست اسلام آورد و مراسم ختان را در بارها و اجرا نمودند و از این رهگذر بیما و در بستر آرمیده بود . یکر و ز جبرئیل پزشک بیما رستان بغداد دبعیادت او رفت و دید فضل

در بستر آرمیده و کتابی عربی در پیش دارد و میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با او گفت چون بینی نامهایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کللیله و دمنه نی" (از مقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲).

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی در حضور ما مون با او گفت "تو میخواست سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی و خسروی عجم را تجدید و برقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که در پرچم ولای سهای رسمی شاعر خلفای عباسی بود و از ابو مسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شاعر علویان بود. ما مون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب و مخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شاعر قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد بخراسان و خراسان برای نگیخته شدند. ما مون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر مولای خود فضل را با بخشش و احسان زروسیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابو مسلم خراسانی: خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بانی این خانواده در پایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ هجری بمشق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبد نوبهار را داشت، بعضی تاریخ نویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابو مسلم خراسانی در سپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاک بسوی او جلب گردید و وزارت را با او تفویض نمود.

در اوایل قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار و گاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابو خالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. در چنان محیطی ابو مسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پسرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدتها پیش نسل اندر نسل به ریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و پر جلال بود که ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا و حریر و جواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقصد و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام و اکرام بیپایان بودند. شهریاران هندوچین سربدرگاه نوبهار میسودند و بنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جا مسفید و چهره روشن مظهر پرهیز و پارسائی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد در یک زمانی معبد

بودائی بوده و شهریان بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبد در اصل آتشکده وورها بوده. بگفته احمد علی کهزار (افغانستان ونگاه جمالی با وضاع و شئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده وهران که قرار یکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسر ویشنا سپه (اسفندیار پسر گشتا سب) که در بلخ با میک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنا منا و ویاها را یا نوبها را بمبدل بمعبد بودائی شد و تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبور زایرچین هیون تسنگ هنوز بلخ بحیث راجا گریها یعنی شهر کوچک شاهی و معبد بودائی آن بنا م نوبها ریا دمیشد. بسایا دگاره های قیمتی بودا در معبد بلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان و تاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی را که رنگ محدودتری داشت و سيعترساخت."

فیروز زرتشتی ملقب بسنباد، را وندیه و استا دسیس خالدین برمک از مردم بلخ بود و نیای او رانا ما سب پور وشتا سپ. ابو مسلم بوا سطره دسیسه و خدعه منصور خلیفه عباسی و همکاری نزدیکان خود در بغداد بنا بکارا نه بقتل رسید. چون خبر کشته شدن ابو مسلم به خراسان رسید. فیروز زرتشتی مذهب ملقب به سنبا دیبگفته محمد غبار که با شنده روستای "هردانه" در مغرب هرات بود بسال ۱۴۲هـ بکین توزی ابو مسلم کمر بست و بگفته مورخان عرب حدود ده هزار سربا زایرانی چه مسلم و چه زرتشتی در سپاه او بودند به نیشا پور حمله نمود و قومس وری را اشغال کرد و خزانه ابو مسلم را درری متصرف گردید و خود را سپهبدنا میدو عزیزت عراق و حجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنباد در حوالی ری و همدان شکست خورد و بجانب تبرستان عقب نشینی اختیار کرد تا با تجهیز نیروی جدید برا عرب بتا زدد بختانه برا درخورشیدا سپهبد تبرستان از خاندان گاو باره که از سوی برادر با استقبال گرفته بودوی و همراها نش را بکشت و سرهای آنان را بخلیفه فرستاد و وسایل بر باد سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس از سنبا دفرقه دیگری بنا مرا وندیه بشورش برخاستند و خلیفه را بتنگنائی دچار کردند تا آنکه معن بن زایده، را وندیه را مغلوب ساخت و با مارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستان بسال ۱۵۱هـ شکم او را در قصر فرما نروائی خود دریدند، مردم بست و قندهار بسال ۱۴۴هـ برخلاف نیروی خلافت به پیکار برخاستند. همچنین مردم هرات بر رهبری استاد سیس بادغیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استا دسیس پس از جنگهای خونین با سپاهیان بیشمار عرب بالاخره منکوب و منهزم و گرفتار گردید. دختر همین مسرد بنام مرجیله بادغیسی در بعدها زن هارون الرشید شد و ما مون از او بدنیامد.

آذرویه زرتشتی و محمد شادا: مردم سیستان چه زرتشتی و چه مسلمان به پیشوائی آذرویه پورمرزبان زرتشتی و محمد بن شادا برخلاف دستگاه خلافت منصور قیام کردند. از بست به جنگ یزید بن خلیفه که عامل سیستان بود روی نهادند. یزید در میدان نبرد مغلوب شد و روی بفرار نهاد.

۱ میرحمزه بن عبدالله : امیرحمزه نسب خود را به زوطهما سب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بود دانشمند و دلیر و از باشنندگان روستای رول و جون. استاد سعید نفیسی نام پدر حمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ هجری عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکز سیستان را متصرف شد و مردم را از پرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیرو و قوای ایرانی خود عیسی عامل‌ها را در رشید را دنبال کرد و تا هرات و پوشنگ پیش رفت و خونریزیهای سخت در نبردهای او رویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی در عرض راه بقتل بیگناهان پرداخت و هر جا که سراع، اتباع و پیروان حمزه را می‌گرفت، فرمان میداد همه را شقه‌کنند یا بدرخت بسته‌پاره‌پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسید و کشتار خود را تکرار کرده برگشت. امیرحمزه دوباره سپاهی تازه‌بیا را ست و عیسی را دنبال کرد و تا به پوشنگ تاخت. برای کین تیزی بقتل عباسیه و اعراب پرداخت و حتی بگفته محمد غبار راه افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله برد و با سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ هجری سیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را در سیستان نابود ساخت و مالیات آنجا و شهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد رود. کارگزاران خلفای عباسی در زرنج با باشنندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدند و از اطاعت بغداد سر باز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خود در سراسر خراسان میگشت و هر جا عرب را مییافت طعمه شمشیر میساخت. در همان اوان مردم ما و رالنهر (ورارود) و سمرقند به پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را از مرز خود بیرون راندند. هارون الرشید مجبور شد که برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدینا حرکت کند و با لآخره در شهر توس وفات یافت.

انجمنها

در صفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان از انجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یاد شده است. اینک انجمنهایی که بعدها بنیاد گردیده در زیر آن اشاره میشود.

تهران : بنیاد رستم‌گیو - کانون دانشجویان زرتشتی - کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز - گروه زرتشتیان تفت و توابع - کانون مهندسان

زرتشتی - کنگاش موبدان - بزرگ کنگاش یگانگی .

یزد : انجمن زرتشتیان خرمشاه - انجمن زرتشتیان قاسم آباد .

آبادان : انجمن مزدیسنان .

کانادا : انجمن پارسیان دروانکوور - انجمن پارسیان در تورنتو .

آمریکا : انجمن پارسیان در نیویورک - انجمن زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی

درلوس آنجلس - مرکز زرتشتیان و کتابخانه .

یارسان

۱۱۳

اهل حق که خود را یارسان و گاهی هم زرتشتی میخوانند و مسلمانان اشتباهاً آنها را علی‌الطبی میگویند پیرو قسمی از عرفان ایران باستان میباشند که قریب ۳۵۰ سال پیش دستوراً ذکر کیوان و مکتب او در هنداً آنرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج و سایر اصول و فروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان و حلول روح معتقدند و عزاداری در مذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی و بخشش است که آن را رد گویند و چون واژه رتوا و ستائی ورد فارسی است. چنانکه شیخ امیر از بزرگان آنها در کلام خویش سروده

یار چو آرجستن باوری و جا راستی و پاکی، نیکی ردا

یعنی در مذهب یارسان چهار چیز است آنرا بجا آورید آن راستی، پاکی، نیکی و ردا میباشد با ز در مورد این مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاد و دین دینمان بر کردن سرمان و سکه بنیام ویردن

هر که نه هفتاد دوش برنکرد ژایمه نین ها ژکوئی نامرد

یعنی دین ما از هفتاد و دین بیرون است سر ما به بنیامین سپرده شد، هر که از این هفتاد و دو برنگشت، از ما نیست او در کوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهرام وند، جلال وند، عثمان وند اهل حقند. نیمی

از گروه لرها نیز بهمین دین پابند میباشند. اهل حق غذا و نیاز مراسم دینی خود را مانند

پارسیان هند بغیر از خویش بدیگری نمیخورانند. غذا و خوراکی نیاز را ۹ نفر که هر کدام

وظیفه مخصوصی دارند میپزند. آب و استخوان و باقی مانده غذا و حتی آب ظرفشویی بعد از

اتمام غذا را نیز در چاهی میریزند و در آن را می‌بندند تا با کثافت آلوده نشود. مردم یارسان

هنگام دفن میت از یک روز تا سه روز بر گور آنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند،

دو زن و طلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند

سال پیش نوروز در ۲۵ آبان ماه افتاده بود. اهل حق پنج روز خمسه را پنجه ترمیگویند و پس

از آبان ماه حساب میکنند و مراسم نیاز زیجا میآورند. سه روز را روزه دارند و آن ۱۴، ۱۵، ۱۶

ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیر بنیامین و ۱۸ بنام پادشاهی

خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم را شب مردگان و روز آخر سال تقویم خود را بیاد

درگذشتگان نیاز مینمایند و به گورستان میروند. اهل حق در جمع کمر می‌بندند و کلاه بسر

میگذارند.

اهل حق در افغانستان در ناحیه مزار شریف و دوشی و پل خمی ساکن و بنام غلاظ

معروفند. در پاکستان مقیم تربت، مشیکی و گریشه میباشند و بنام ذکری شهرت دارند و کوه

مرا در تربت زیارتگاه آنهاست و آنرا کعبه خود میدانند و اغلب از مردم بلوچ و مکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشاره شد عرفان ایران باستان است. اما در هر دوره بزرگانی برای ارشاد بین آنها ظهور نموده اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یک هزار سال پیش میان آنها ظهور نمود. آداب و رسوم برای آنها مقرر نکرد و وعده داد که سیصد سال بعد بر میگردد. سپس سلطان سهاک پسر شیخ عیسی ظهور نمود و اصول دین برای آنها معین نمود و مقرراتی در آداب و مراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآوردند شبیه مراسم گهنبار زرتشتیان میباشد. دو نفر مانده و موبد دعا میخواندند و یک نفر مانده و موبد بنام خدمتکار ایستاده پس از اتمام مراسم، نیا زرا بین حاضران همانا موبد لک را تقسیم مینماید. دعا و شنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست. اهل حق اشوزرتشت را پیر بنیا مین میداند باین معنی که روح اشوزرتشت در کالبد بنیا مین حلول کرده است و همه اهل حق حتی سلطان سهاک بطور نا مرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد و کاکاوند واقع در اطراف دینور همه پیرو اهل حقند و نذرونیا زو مراسم دینی خود را تا ۵۵ سال پیش، از ترس بیگانگان در زیر زمین برگزار میکردند.

اهل حق بچهار پیر که سپس ۷ نفر گردیدند و بنام هفت تن و هفتوان شهرت یافتند افزون بر این بچهل تن وهم به ۷۲ پیر دیگر هم معتقدند و پیر رستم بر آنها ریاست دارد. هفت تن آنها بجای هفت امشا سپندان و ۷۲ پیر همان شما ره ۷۲ کرده یسنا و ۷۲ نخ کشتی، کمربند بندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارند و کمربندی از ریسمان و غیره بکمربند آنگاه بدعا و ثنا میپردازند.

با بایادگار یکی از پیران هفتگانه اهل حق میباشد که سفری هم بهند نموده و نزدیک زرده در محل گوران مزار اوست و زیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده و مزار با بایادگار چشمه آبی است که بنظر آنها مقدس میباشد و با حتمال قوی معبداناهیتا بوده. زیرا در آن حوالی خرابه های آثار باستانی موجود است.

اهل حق به ۱۱ تیره تقسیم شده اند بدین ترتیب، ۱- با با حیدری، ۲- خاموشی، ۳- شاه ابراهیمی، ۴- زنوری، ۵- شاه حیاسی، ۶- با بایادگاری، ۷- آتش بگی، ۸- عالی قلندری، ۹- میر، ۱۰- مصطفیئی، ۱۱- حاجی با با عیسی. تیره آتش پکی سیگار نمیکشند و آتش را مقدس میدانند و شراب میخورند.

چرا یارسان را علی الهی میگویند. مردم یارسان نیز مانند زرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشار رستم و محرومیت های سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند و مراسم دینی خویش را پنهانی در زیر زمین برگزار میکردند و هنگام برگزاری چندین

نفر در اطراف کشیک میدادند تا بیگانه‌های وارد نگردد. بنابراین برای کمتر ساختن محرومیت اشتها ردا دند که روح علی بن ابیطالب در یکی از پیران آنها حلول کرده است و چون بهم میرسیدند با واژه‌های علی بهم سلام میدادند ولی اینک چند تیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست از دفتر شاه‌خوشین، دفتر پردیور - دفتر ساوا - دفتر دیوان‌گوره - چهلتن - عابدین - دوره پیرالی - زال - زال - دوره بارگاه پارگاه - دوره دامیار - دوره هفتاد و دو پیره - دوره با جلیل - دوره گلیم کول ملقب به پیر بنیا مین - دوره میره باش‌تجار - دوره با سرهنگ - کلام شیخ امیر - کلام خان‌الماس - کلام شیخ تیمور - کلام ایل‌بگی.

مردم یارسان با باطاهر لر را از بزرگان اهل حق میدانند که با شاه‌خوشین هم عصر بوده است.

اخترشناسان اخیر زرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه چندین نفر از زرتشتیان اخترشناس ذکر شده است. بسیاری دیگر نیز موجودند که خبر آنها بدست ما نرسیده و ذکر آنها با نگیزه بیخبری بمیان نیامده است. از آنها نند بهمن ملاحهرام اردشیر که نامه مشروحی در مورد کبسه بسال ۱۱۴۲^۵ بپارسیان هندنوشته است و دیگری بهرام بن سرخاب و خرماشی که در رمل و اصطراب دستی بسزا داشته است و هر دو تربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشند که چار نامه پارسیان هند با ایران بود و ۹ سال در ایران زیست و طرفتوجه کریم خان زند پادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگرد بهرام سرخاب و میباشد و در زمان خویش معروفیتی بسزا حاصل کرده. دیگری مهربان جمبور خرماشی درویشی بود و الامقام و در رمل و اصطراب استاد، کارنامه او در فرزانگان زرتشتی آمده و شاگردش ویرا بخرماشی است.

منجم ماهری که خود را گمنام نگاشته حدود چهل سال پیش در کهن سالی مرحوم شده جمشید هر مزدا را از مردم اسمعیل آباد جو پارکرمان است چندین سال پیش از مرگ پیشگوئی نمود که سلطنت ایران بدست سیدی خواهد افتاد که اینک به حقیقت پیوسته روز ساعت مرگ خویش نیز قبلا "بفرزندانش اطلاع میدهد".

اخترشناس معروف دیگری جمشید منجمی است که در زمان فتحعلیشاه در خرماشاه یزد میزیست روانشاد کیومرث خسرو خرماشی نسل چهارم اوست. رمال و منجم بسیار ماهرو معروف زرتشتی در یزد بوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان از حکومت معزول و بتهران برمیگردد از پیرانشان حالی بورود به یزد جوای منجمی میگردد. او را بجمشید را هنمائی مینمایند. حاکم صبح زود در زمستان سخت بدرخانه جمشید میرود و دق الباب میکند. جمشید پیش از بازگردن در میگوید میدانم حاکم کرمانی که معزول شده

و با یبتهران برگردی. پس از با زشدن در حاکم قضیه عزل خویش را بیان میکنند جواب میشوند حاسدان کا خود را کرده بورود بتهران بقتل میرسی. حاکم با پریشانی و دلهره از چاره کار جويا میشود. جمشید پس از دلداري میگوید هیچ ندوه بخود راه مده این تعویذ را با خود ببر. هنگام ورود بدروازه تهران باران خواهد بارید. بمنزل نرو، با با زونه و لباس تر خود مستقیماً بخدمت شاه میروی و در حالیکه بتعویذ فشار وارد میآوری عرض میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بود پیش از رفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشو تا هر چه فرمان رود بمورد اجرا گذارم. شاه شاد شده با فرمان حکومت کرمان بر میگردد. حاکم میگوید هنگام مراجعت تلافی محبت شما را در خواهم آورد. جمشید پاسخ میدهد هنگام مراجعت جنازه مرا خواهی دید. حاکم هنگام ورود بتهران بحقیقت گفتار جمشید پی میبرد و با فرمان حکومت کرمان بسوی یزد رهسپار میشود، بورود به یزد با خوشحالی تمام بخانه جمشید میرود از دحامی در آنجا می بیند، می پرسد چه خبر است میگویند اینک جنازه جمشید از خانه بیرون می آید. حاکم پیاده جنازه را تا دخمه که بیش از شش کیلومتر راه هست مشایعت مینماید.

رستم نجومی اخترشناس مشهور زرتشتی، تعلیم و تربیت یافته کولونی مغان است که در کوهسارهای ایران بخدمت جهانیا ن مشغولند. رستم نجومی در زمان شاه سلطان حسین صفوی میزیسته و کتابخانه معتبری از خود داشته است. حزین شاه عر در خاطرات خویش ضمن شرح مسافرت به یزد مینویسد "رستم مجوسی منجم مشهور را در آنجا دیدم. کتب مجوسی و حکمی بسیار داشت و به هئیت و نجوم و ضوابط رصدا هر بود. با او بسیار صحبت داشتم و رصدا را که اشمرت مجوسی در چهار هزار سال پیش از این نوشته بودند ندوی دیدم.

یکی از منجمین دوره صدر اسلام خسرو شاه مجوسی بود که منجم شاه غازی رستم بن علی و در دستگاره و نفوذی بغایت داشت. نوبخت و پسرش سهل از منجمین بزرگ بوده اند ذکر آنها در بخش کتابخانه آمده است.

هوشنگ پور بهروز پورا سکندر پور گشتا سب زریودا زا اخترشناسان بنام زرتشتی کرمان زمین میباشند. کارنامه نیاکان او که از منجمین سرشناس و ملاگشتا سب زریود طرف توجه آقا محمدخان خواجه بوده در فرزنانگان زرتشتی آمده است. یکی از شاعران کرمان زمین دوست بهروز در مورد هوشنگ بیستی بدینقرار سروده است. برا اخترشناسان جهان تنگ شد که فرزند بهروز هوشنگ شد.

بزیست بن فیروز اخترشناس فارسی که صاحب زیچ ما مونی است در حضرت خلیفه عزتی بسزا داشت. در بخش زرتشتیان تبرستان از او صحبت شده است.

باز هم اخترشناسانی موجودند که ما از آنها بیخبریم.

ستمهای بزررتشتیان

۱۱۷

صاحب تاریخ تباهی فارسین که بسال ۱۲۹۵ هـ نوشته شده ظلمها شیکه در زمان خودش بزررتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهای که بزررتشتیان میشود چنین آورده :
 "شهادت این گروه را مسموع و محل قبول ندانسته ، مهر و صحیح ایشان در قباله و سندات معتبر نشمارند و جایز نخواهند و ممنوع دارند و اذیت و آزار بر آنها بهر جهت نیکو و جایز شمارند و از پوشیدن اسلحه و لباس و اسباب تجمل باز دارند چنانکه اگر احدی از این طایفه لباس فاخر و نوی یا بقانون ملت خود رخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف و صدمه و اذیت الواط و اشرار خواهد شد . و هم این طایفه را در همه کسب از قبیل قصابی و بقالی و عطاری و صباغی و غیره ممانعت نمایند و ایشان را نجس شمارند و نگذارند که در بازار بر اسب و استروا لاغ سوار شوند و یا عمارت عالی بنیاد دهند و هکذا در مجالس و محافل و مراسمات و محاکمات ایشان را راه ندهند و شهادت دروغ را در حق ایشان جایز و صواب ندانند و قتل ایشان را در عوض قصاص رواندا رند و دیه جزئی مقرر داشته اند و اگر از این قوم زخمی بمسلمان زند که آن مسلمان هم دزد باشد و بعزم دزدی بسرای او رفته باشد در عوض آن زخم کشتن خود و عیال بلکه خانواده و اهل محله او را جایز دانند و حکام شرع نیز فتوا دهند . هر کس از این طایفه دعوت حق را اجابت و گیتی را بدرود گوید کسی از اقوام او که بچندین پشت نسبت جزئی با او دارد و مسلمان است تمام ما یملک او را با سم ارت میبرد و اولاد او را محکوم میکند و حکام شرع بر منع این قوا عد حکم نمیکنند . حال آنکه خلاف مذهب اسلام است و رسول عرب و خلفای چهارگانه در احترام این قوم مبالغه کرده اند . هرگاه از حقوق دیوان وجهی در نزدیکی از این طایفه باشد و بمیرد یا از کثر استیصال فراری شود از اقوام و همسایه و هم اذیت فراوان میگیرند . همچنین اگر یکی از این طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد و مستاصل و ورشکست گردد آنرا از اقوام و همسایه و نزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند و اگر مسلمانی باین طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم او را بری الذمه میدانند و دیگر از او مطالبه نمینمایند و قس علیهذا .

شادروان هرمزدیار نوروز همتی در " یاد کوتاهی از سرگذشت " در مورد یزدچنین آورده است . " در یزد آن موقع (۱۳۲۷ هجری قمری) خیلی مسلمانان بزررتشتیان اذیت میکردند . ناحق فحش و ناسزا بآنها میگفتند و کتکشان میزدند . لباس زرتشتیان با نوع مخصوصی باشد که شناخته شوند . توی بازارها شیکه آب پاشیده بود پای لخت تبا برونند . در بخانه مسلمانان مهم مخصوصا آخوندها و علمای پای برهنه تبا ایستاد و شند کنند ، بهر مسلمانیکه میرسیدند تبا ایست با فروتنی سلام کنند . در هر جا که مسلمانان آنها را میدیدند تبا ایست سوارباشند . هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزار واقع میشدند

توسری و کتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم بالباسها برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه در باغ رستم در خارج شهر وارد شدیم کاری بشهر نداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازار را به بینم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعداً شنیدم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بما دسترسی نداشتند. در مورد کرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان در رنج و غذا بومورد شکنجه و آزار بوده اند مسلمین بهانه و ایرادهای بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمان نمایند. در مورد روانشاد ارباب کیخسروش هر خ و دوران آموزگاریش در کرمان مینویسد "در ضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه و اصولاً زرتشتیان زیاد از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفرچا راه افتاده با نظرانجمن یکنفر از گزومه ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکنند که روزها نگهبان بچه های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند. "شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاد ارباب کیخسروش هر خ بسمت رئیس اداره تلفون کرمانصوب و بکرمان وارد و در رتق و فتق اداره که بیسایمانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورها نیکه تلفون رایگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که "بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه کاره تلفون کرده اند در شهری که مسلمانان با کارتلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشد و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند."

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه با ایرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه گوشه ما نندپنام است که همیشه بربل و چانه دارند، زیرا تنورنان در نزد آنان مقدس است، حتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آموخته اند که در موقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش و رجا و ندادم و تفتانان آلوده نشود).

تنها ملتی که بین مسیحیان و نصاری بر سر مقام بر خود آتش میافروزند و محلی برای آتش و عود دارند، ارامنه میباشد که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است و شکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در "اچمیا دزین" ارمنستان بر سنگ نبشته های قدیم منقور و در کلیسیاها شکل خورشید با طلا و نقره مزین بجواهر گرانبها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات و کارهای معمولی روزانه آنهاست و بدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است "خورشید من" خطاب میکنند.

باید در نظر داشت که در اثر چهارصدسال اقامت در ایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر مراسم و عقاید را منته مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که را منته با ایران تماسهای تلخ و شیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفتر اداره رائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده و چشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشد بطن قوی شایدمعبدانان هیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهارصدسال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمنا فاسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمد سمیع بن میرمحمد متوفی بسال ۱۱۳۵ هـ که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیر مرد صدساله ای در این روستا سکونت دارد و قبلاً که هفت هزار ساله که بر پوست آهو بقلم زیرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته و راست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سندر دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگشت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبارزیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفید گوسفند میباشند و حدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می بندند. مردم روستاهای لنگرود و قومندرگیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می بندند. مردم رودبارزیتون، زجرد، رشتقون، شنگه، میان بردر حومه قزوین، گلین گیوه و هرزن واقع بین مرند و جلفا نزدیک مرز شوروی و حدود صدپارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب بر آن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گلن گیوه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیا در گذشتگان خود خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدا بیا مرز مردگان میخورند.

زنان مردم رودبارزیتون در حال حیض و دشمنان جدا می نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانده مراغیهای رودبار خود را آلوده نمی سازند. مردم محال دیزبا رباختری و حسود را در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گلن گیوه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتند از کرنیکان، چای کنندی، ملک، ارزین، نیستان، خوی نرو، کلاسور، نی
دمیرچی، مرگژا، اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانند و بیشتر آنها از مسلمان
وآداب آن جز نام چیزی با خود ندارند.

در ممسنی و بویرا احمد، مردم از یکدیگر میپرسند که از کدام تنش میباشی یعنی از کدام
آتش و خاندان هستی. هنگام عروسی مردم دور آتش بزرگ فروزان میرقصند و عروس راسه
باردور جاق پدر میگردانند و بعد بخانه شوهر میفرستند. مریض خود را دور آتش بزرگ ده
میگردانند تا بهبودی یابد. مردم اشکور سفلی، علیا و وسطی در گیلان چون شب عید چراغ
روشن میکنند تا یک هفته روشن نگاه داشته نمیگذارند خا موش شود. عروس و داماد را دور
چاه آب میگردانند که از آثار گرامی داشت آنها هیتهای زده آب است. زرتشتیان نیز یکروز
پس از دامادی شوهر را بر سر آب روان یا چاه آب میبرند و نیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه که در بالا ذکر شد نشانی است که مردم نامبرده با حتمال قوی بیش از چند سده
از مسلمانان آنها نگذشته باشد که اینک نیز آتش را گرامی میدارند.

بگفته صاحب کتاب سالاریه، غسان درسنه یکصد هجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان
کرمان تا قبل از فرمانفرمائی او کمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان
تعدی مینمودند. امیر مزبور بسیاری از آتشکدههای آن جماعت را در بلدان و بلوکات کرمان
ویران کرد و طایفه مزبوره را از ظلم نمودن بمسلمانان بازداشت و هیچکس از آنها را در قریه
و بلوکات عاملی نداد تا مارت و حکومتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را
طوعاً یا کرهاً مسلمان کرد و جزیه آنها را علاوه بر سابق نمود.

پس از مرگ عضد الله دیلمی، استاد هر میکی از امراء دیلم با مارت کرمان رسید.
صمصام الدوله او را مارت داد. پس از مرگ او پسرش ابوعلی با مارت کرمان رسید.
بگفته صاحب کتاب سالاریه، شهرک پسر آذرماهان، شاه کرمان بود. در سال ۳۳ هـ بفرمان
بیزدگرد بدفاع فارس با اعراب بجنگید و شکست فاحشی خورد، در آنوقت بیزدگرد در گواشیر
کرمان بود. این خبر که بگوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاد داد که چرا با یستی با سپاهی
صدهزار افزون و خزاین زیاد، از ده هزار اعراب شکست بخورد. فیروز پسر او در شهرک والی کرمان
در آن حال حاضر بود. چون دشنام و ناسزا به برادرش شنید بر آشفته و گفت ای بیزدگرد تو خود را
ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی و خزاین و اندوخته چندین ساله پادشاهان عجم
نزد تو موجود بود و سپاه همه ممالک محروسه ایران با استعداد در حضورت حاضر، کنون نزدیک
پنجسال است که سپاه عرب سال بسال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز بروز از ولایت ایران تصرف
مینمایند و حکام تعیین نموده و جزیه و خراج میگیرند، یکدفعه بالشکر عرب مقابل نشدی
بلکه مقابل نیامدی. رستم فرخزاد پسر عمت از سعد و قاص شکست خورد و گشته گردید و بشهر

گریختی. یزدگرد چون قوه جوا بندا شت سربزیرا نداخت، همان شب یزدگرد در نهایت حفت از کرمان بصوب خراسان شتافت.

* * * * *

کوه تاریخی شهریا رکوه بنام اسپهبدشهریا ربا وندیکی از شاهان دسته یکم از خاندان با وندی در هزارگری جایدارد. و امروز خاندانی بنام شیار = شهریا را از زمانندگان خاندان شهریا رنا مبرده که نزدیک به ۷۰۶۱۰ خانوار میشوند در دیه های نه پی و فی نسک دهستانهای نرم آب و پشتکوه هزارگری سکنی دارند. تا دوره سادات عمادی ما زندرانی در هزارگری تا سده هشتم هجری پیروکیش و آیین و راه و روش نیاگان باستانی بودند و در این سده بدست میرعمادنا مبرده مسلمان گشتند.

* * * * *

با یک خرم دین رهبر فرقه خرم دینان و یک ایرانی غیور وطن پرست در زمان دوتن از خلفای عباسی مامون و معتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی از اهل مداین بود. قیام با یک در ۲۰۱ هـ شروع شد و علیه بیگانگان بویژه اعراب بود. مرکز قیام با یک آذربایجان و باروهای استوار کوههای اطراف آن بود. سالیان دراز سپاه مامون را در نبردهای بسیا بشکست و سردارانش را به لاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسید همه نیروی خویش را بر خلافا و اعزام داشت. افشین خیدربن کاوس شاهزاده خراسانی بر سر قوای خلیفه به پیکار با یک رفت، سرانجام کار او پس از کشتار بیش از پانصد هزار سربا ز خلیفه با حیل و تزویر افشین ایرانی و خیانت سهل ارمنی از پیروان او که فریفته طلای خلیفه شده بودند گرفتار گردید. با یک در ماه صفر ۲۲۳ هـ با شکنجه بکشت و مرده اش را بدر آویخت. طرفداران با یک بسرخپوش معروف بودند.

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤ یکی از نجیب زادگان پارسی بود که در جنگ ایران و عرب اسیر شده بود. عمر بن خطاب خلیفه دوم را که با سیاست خویش ایران را تسخیر نمود با خنجر زهر آلود مضروب نمود. عمر پس از سه روز وفات یافت. پس از کشته شدن عمر، پسرش عبدالله فیروز و دخترش را بجبران خون پدر کشت.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۳ - ۱۵۸ هـ یوسف ابرم در هرات ظهور کرد. پس از سالها زمان لشکر داد و طلب بخشهای میمنه و مرغاب و پوشنگ را اشغال کرد. یزید بن مزید که از طرف خلیفه منصور امارت خراسان شمالی را داشت، بدفع یوسف لشکر کشید و با او جنگهای سختی کرد. یوسف در یکی از جنگها اسیر شد و با سایر سرداران انقلابی در بغداد اعدام گردیدند.

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیر عرب مینویسد که اغلب ناشرین علم و دانش اعم از علوم دینی و عقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ و کسائی ایرانی بودند و ابوعلی وزجاج که قواعد و اصول عربی را وضع کردند نیز ایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعر و پیشوای پرهیزگان و ابن قتیبه مورخ و ادیب و نویسنده بزرگ ایرانی بود. رابیان حدیث و علمای اصول و ابوحنیفه ایرانی بودند و هیچ کس بحفظ علم و جمع و تدوین و تالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است و مصداق حدیث معروف که میگوید که اگر علم در پیروین باشد دست ایرانیان بآن خواهد رسید در باره آنان کاملاً تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یاد کرده تا همان عهد عباسی است ورنه در زمانهای بعد دانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، ابوعلی سینا، امام فخر رازی، جلال الدین بلخی در عالم اسلام و ایران ظهور کردند که همگی از ستارگان قدراول تمدن و فرهنگ ایرانی بشمار میآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خود را با لودگان و دلگنان، متعلقان، و شرابخواران و کنیزگان خوشکل بسر میبرد. از سوی دیگر مردی بس بیباک و شقی و بیرحم بود. مردم قلمرو او زیر بار سنگین ظلم و شقاوت این خلیفه جبار و عمال نابکارش می لرزیدند. این خلیفه دستور داد اقلیتهای مذهبی زنار بپندند و زنا نشان روپوش مخصوص داشته باشند و بردر خانه های خود نقش شیطان بکشند. آنها را از سوار شدن بر اسب و شتر منع کرد و اجازه داد فقط بر الاغ سوار شوند، آنهم در خارج از شهر بغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ما هک پور شهرک در زمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلند شد و با عبدالله عامر جنگ کرد و در انجام صلح نمود و بحکومت استخرپا پنده ماند.

سیستانها پس از جنگهای سخت با عبدالرحمن بن سمره چون دشمن را توانا دیدند بسا ۲۱ هـ بدادن جزیه تن در دادند.

خاندان استووند درری تا سال ۴۱ هـ مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین از بزرگان را ورو صاحب مکننت بسیار است. دخترا و بسیاری از جوهرات پدر را برداشته با پسر فولاد زرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی را ورمیبا شد. وقتی که خانه قدیمی را خراب کرد خانه بزرگی زیر زمین پیدا شد. بنا بر این مسلمان گشت تا از او پس نگیرند و مسجد و کاروانسرا ساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلد دوم، در سال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزد اقدام نمود و قلمه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثر و طلب مواجب و انعام مینمودند بشارت نمودن قصبات و روستاها و مزارع و خانه‌های درویشان و مظلومان اشاره مینمود. آنها نیز در شب بمنازل آن بیچارگان میشتافتند و هرچه در خانه می یافتند ضبط و تصرف کرده طلب دقایق پنهانی مینمودند. صاحب خانه را در تعذیب و شکنجه کشیده آنچه میتوانستند وصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط و تنگی آذوقه مردم شهر را از پای در آورد و جانی بنانی داده میشد بیکتاش خان در سال چهارم جلوس شاه عباس کرمان را گرفت و غارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۲ هزار سربا زب یزد حمله کرد بیکتاش خان را گرفته و کشت و سرش را بکاشان زیر پای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازانش شهر و قصبات را تا سه روز غارت نمایند و مستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسین مولف ۲۹۵ هـ مینویسد که "ولادپا دوسپان در بخش رستمه و رویان تبرستان تا سال ۸۸۱ هـ حکومت داشته‌اند. چندان از ایشان از آئین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاه بی واسطه حکام بنی عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

نوندان
"شاپور بن شهریار بن غارن بن شروین پدرشاهان باوند است و فرزندانش بنام غارن تا سال ۵۶۱۶ در تبرستان بر سر فرمانروایی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفر بودند و مدت فرمانروایی ایشان ۱۴۰ سال است که بعد از استیصال آل زیار و آل قابوس دیگر با استقلال یافته بعضی از ایشان بردین قدیم بوده و بکیش تازی گرویدند ولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته‌اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است و او در زمان سلطان محمد و سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی بوده و با ایشان مخالفت کرده و با سنقر بخاری مصاف داده و او را بشکست و پس سلطان محمد کس با ستما لت بر او فرستاد. شهریار نیز پسر خود بملازمت سلطان روانه کرد. . . . شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشد و در سال ۸۰۶ هـ کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی ما زیار را بخواست و وعده ملک و جاه داد. ما زیار بقبول دین اسلام تن در داد و بمولای میرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان را بما زیار داد. چون به تبرستان آمد مردم بسیار بر او گرد شدند. از مسلمانان برگشت و پی سپردین قدیم زرتشتی شد و مساجد را خراب کرد. عبدالله طاهر حاکم خراسان، شکایتها از ظلم ما هیارنوشت که هنوز بکیش قدیم خود باقی است و سرعصیان و طغیان و مخالفت دارد. "ما زیار سرداری دلیر و جانباز و یکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش را فرا گرفته و پای بند بسنن و مراسم و عادات و آداب ایران باستان بود. غارن پهلو که خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی از هفت

خاندان بزرگ ایران و مازی را زفرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تیرستان را بدست خاندان طاهربسپارده که منفور ایران بودند. خاندان طاهربرای پایداری فرمانروائی خویش در خراسان خود را غلام و زرخرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنا بر این ایرانیان آنها را با نظرا نزا را خاطر مینگریستند. مازی را بر اشریانت برادرش کهیا بدست سپاه عبدالله طاهرا سیر شد و در مجلس با ده نوشی اتحاد خود را با افشین و بابک فاش کرد. مازی را بدستور خلیفه وقت معتصم در سال ۲۲۵ هـ قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که در بالا ذکر شد بیگفته صاحب تاریخ تبااهی فارسین تا زمان نادر شاه افشار هنوز از فارسین عمال و حکام ما مور می شد و این قوم را حرمت و عزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آباء آنها در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند و ملتان نسب خود را بجمشید میرسانند و جام و اسم خود پیوست می کردند. هنوز ایلی در سندهست که بجام مشهورند و شهری در کتیا و اربند جام نگر."

شاهان اسلام در هر گوشه و کنار به تباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی در زمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه های علمی و عملی در قواعد قیام دولت و سلطنت و سیاست از کتابخانه پارسین در نینوا از پهلوی عبری ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند و سوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهان اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید.

"پارسین را در هرات پرستشگاهها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آن تشکده را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیان آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروای با زجو جمعی از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته باز پرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند بر کذب عرفی پارسین بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسین نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون بر مسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروایان موجب حکم کرده در هرات این قوم را عرصه دما رو هلاک سازند و چنان نیز کردند و هر جا تشکده پارسین بود بستند و مسجد کردند و کتابخانهها بسوختند که از هزاران یکی را آثاری بجاست."

"منجمله در داریاب فارس عبادتخانه بزرگی در میان کوه از سنگ بریده و سر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زرا ندودی بر آن ساخته بودند که بزین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخت کوفی بر آن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته و چنان خراب است که درندگان در آن مکان دارند. در سروسنستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تا زیا ن آن را بمسجد تبدیل کردند و طی روزگار آن منهدم گشته اینک بچارطاق مشهور و از آن آثاری بجاست. در کرمان در دهنه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبدجبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش در جزء قبرستان کرمان باقیست.

باز بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسین " در زمان سلطنت نادر شاه افشار هنوز ۱۲ هزار تن از زرتشتیان در جزو سپاه نادر سر با زوسوار نظام بودند. با وجود این همه حوادث در زمان کریمخان زند قریب ده هزار خانوار در تمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان در صدد ذلت و پیریشانی ایشان بودند در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار هم بسیاری را قتل کردند و برخی را اسیر با آذربایجان بردند که پیران ایشان را هنوز بیا دست. چنان شد که در زمان فتحعلیشاه شاهره زرتشتیان به شش هزار خانوار رسید و جزیه سری ایشان دو بیست تومان بود. بمرور ایام دیوانیان و حکام حق الحکومه و رسومات و غیره بر آن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقرر داشته بودند و آن را هم یک بر دو و سه اضافه کرده به تشدد تمام وصول مینمودند که بدین واسطه روز بروز ضعف و پیریشانی زرتشتیان بحدانتهای رسید و نتوانستند زیر بار گران جزیه برآیند اکثری به هندوستان فراری شدند و برخی از کیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفر رسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵ کرمان ۱۲۰۰ شیراز و بوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر.

* * * * *

زرتشتیان ایران در نامه خویش بسالمه آذر روز و پهمنا ه قدیم سال ۹۹۶ ی آما زرتشتیان را چنین مینویسند. یزد ۳۰۰ خانوار، کرمان و خراسان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آما ر شرفا با دوترکا با در ۲۴۰۰ خانوار میدهد و با یزد حسا بن نموده است.

لیکن بایدها نیست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیانی که در بخشهای دیگر کشور میزیسته اند بیخبر بوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی از وجود زرتشتیان در هند نیز بی اطلاع بودند. پژوهشهایی که اینجانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا در تهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری در اطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی در تمیندان بین زاهدان و خاش بودند که ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدر مجید نام راوی خبر بنگارند اسلام میآوردند که اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیراً سلام آورده اند. درخت سرو کهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیاز بها میآوردند. هنوز در اطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجود دارند که از ترس جان ظاهران مسلمان هستند. در بخش کوهستانی بشاکرد در جاسک کمتر از صد سال پیش زرتشتی وجود داشته است. طایفه شاهوردیخان